

.... ما سایه ها

تکرار فاجعه ، درد فراتر از درد و غم فراتر از غم در شش جهت سرزمین مان مفهوم حیات را زهرآگین ساخته است ، دگرکسی تحمل این همه اندوه را ندارد ، مردم از بد حادثه به هر جای که درتوان شان بود پناه برده اند ، مُلک خالی و متروک گردیده ، یا زندان المناکی برای کسانی شده که گفتار و کردار سوا از دجالان دغلباز دارند ، ویا قبرستان آرزوهای ستوده و امید های خوش مردم بیچاره گردیده است .

کرکس ها ، خفاش ها ، و افعی ها ، فریبکاران ، دزدان ، معامله گران مافیایی ، مفسدهای چپاولگر و غارتگران ناموس در خاک ما لانه کرده اند ، آنها در پناه تفنگ عربده میکشند و قربانی می گیرند ، خاک ما را دلدلزار ساخته اند که در آن چیزی نمی روئید و چیزی نمی پاید ، در سرزمین ما سرهای باارزش را گردن می بُرند و یا بجرم گناه نکرده از خرده گیری های کفرودین به تنگنا تاریک زندان های مخوف به زنجیرش میکشند و یا

..... تبعید

ما را در حیطه عقاید مان آرام نمی گذارند ، هرازگاهی آزادی های نیم بند عقیده و بیان را زبان بُریده و خنجر میزنند ، ما را میخوانند در پرتو چراغ های کاغذی دین سیاسی با حکایات تحریف شده تکفیر نمایند ، ما مومن استیم ، مگر متاسفانه نتوانستیم استعمارگران و زورگویان را با دُعا های یاد گرفته از کشور خویش برون !! بیاندازیم

درگیری های ازین قبیل ما را به سایه ها تبدیل نموده ، از هم گسختگی ها ناتوانی ایجاد کرده ، و ما را بمثابه اشباح سرگردان در مغاره های تاریخ حفظ نموده است ، ناتوانی های ما فقط بخاطر سادگی های ماست ، که پیوسته موجب فریب ما گردیده است ، ما همیشه تاراج شده ایم چون فریب خورده ایم ، یا فریب مان داده اند خردمندان ما از نوع دگراندیش ها ، آگاهی های شانرا دوبیتی های ساختند برای سرود آزادی ، و یا پای دیوار

.... زمان تیر خوردند و جاویدانه شدند

آنچه امروز در شوره زار زیستبوم مان بجا مانده ، گلهای افسرده ای بی برگ و باری اند که سردی و ظلمت مجال نمو را از آنها گرفته ، فقرمادی و کاستی های معنوی ساقه های شانرا رنگ برهنگی داده و لرزان ساخته است ، ستم زیاد و بی عدالتی آنها را ناباور و عقده مند بار آورده است ، آنها هرروز بخاطر اینکه احساس شانرا به بازی گرفته اند ، بشکل درد آوری زجر میکشند ، آنها به دوستی ها ، عشقها و مُراوده ها بی باور میشوند ،

» !! آنها با نفرت تلخ نفس میکشند « اگر نفسی مطرح باشد

استعمار جهانی و پای بوس های شان چشمه های عواطف مان را خشک نموده اند ، ما بی تفاوت از کنار حوادث عبور نموده ، یا عقده ها را بالای درد رسیده دیگری چون خود خالی مینماییم ، دشمن های سوگند خورده ما این همه را کافی نداسته برای انهدام حتمی ما ، هرروز دیوانه های مریض و وابسته به کرامات ، یا شایقین بهشت موعود را با واسکت بمب های انتحاری ، یا مواد انفجاری پوشش داده به کمین ما میگذارند ... ما دور از عدالت اجتماعی زندگی میکنیم ، زیست ما با واژه های توکل و انتظار ساخته شده است ، توکل به خیالات و انتظار برای معجزه ، با توجه به این موضوع ها ، ما نمی توانیم جلو بدی ها و بی عدالتی ها را بگیریم ، گذشته از آن در

سرزمین ما عدالت را با فساد و ستم لکه دار نموده اند

وقتی فتنه در مُلک افتاد ، هرکی توانا نیست ، باهرخواری که بود ، خودش را برون کشید ، و آن نجیبانه های مجبور که در وطن ماندند ، هنوز فرسایش کارد و استخوان را تجربه مینمایند و نفس را به گرو نان داده اند ، هنوز فصل تاراج چپ و راست دروغین را بیاد دارند ، هنوز پیکرشان داغ و نشان تازیانه و شلاق وحشی های تازی و ش را دارد ، هنوز چهره های شان از دست تحقیر و توهین خاکفروشان کبود است ، آنها هنوز لکه های تیزآب را به روی و لکه های بی عفتی ناموس ربایان را به دامن خود دارند ، بلی آنها در مُلک مانده اند تا شاهد چپاول بیشتر تاراجگران ، خود سوزی جوانه های تحت ستم ، نابودی فرهنگ و هنر ، بسته شدن کارگاه ها ، به آتش کشیده شدن دانشکده ها ، باز شدن زندان ها و مرگ انسان ، انسانیت و اخلاق باشند ؟

آنها ، شریف ترین قشر در بلا مانده ، خجالت میکشند که نمی توانند برای شکم های گرسنه شان نان و برای بدن های کرخت شده از سرمای شان گرما تهیه نمایند ، آنها درد دارند که نمی توانند نگهدار ناموس دخترهای خردسال خود شوند ، آنها قدرت ندارند مجرمین متکرر ، جانیان زورگوی و فرعون های زمان را به محکمه مردمی بکشانند ، آنها با سوگواری فریاد میکشند و زیرسایه تفنگ های آدمکشان داخلی و خارجی شمع وجود . شانرا آب مینمایند

ما را در سرزمین خود ما به سایه ها تبدیل کرده اند ، سایه های اسیر تفنگ ، توهین ، تریاک ، بی اعتمادی ، استخوان شکنی و تفرقه پسندی ، تفوق طلبی و سمت گرایی و دهها مرض مزمن دگر ... ما سایه ها درسکوت دلگیر گورستانها با پاهای زخمی و خون آلود کنار هم راه میرویم ، این راهپیمایی ها ادامه خواهد داشت تا آنکه گور آباء و اجداد ما ، یا گور جانبازان سنگر آزادی باز شده آنها سر بدر نمایند و ما را متوجه بدبختی های روزافزون مان بسازند ، شاید ارواح اجداد ما یا از سربازان جنگ های میهنی بما رسم مبارزه و پایداری را یاد بدهند ، شاید آنها رمز پیروزی های شانرا بخاطر آزادی وطن در نبرد با امپراتوری انگلیس و ابرقدرت شوروی . وقت برای ما بگویند ، و ازحماسه های که آفریده اند حکایت نمایند

آن استخوان های محکم و کهن برای ما خواهند گفت : که باید از سرزمین یکپارچه وزیبا ، از ملک پُربار وشاداب خود پاسداری نماییم ، ازکشوری باید نگهبانی کنیم که مردمانش بخاطر افغان بودن شان افتخار میکردند از روزگاری که همسایه برای نزدیک شدن به همسایه اش حد ومرز بنام زبان ، نژاد ، و سمت نمی شناخت ، و . با باورکامل به انسانیت ، نان شادی ها و غم هایش را با وی قسمت مینمود

آنها ، ارواح پاک شهید های گلگون کفن ، سالاران پُرافتخار آزادی وشرف از لذت نان گندم ، کیفیت دسترخوان هرخانه ، ازشادی کودکان و جشن پرنده ها ، از عشق های نارس خیابانی ، از مفهوم قشنگ خانواده ، از آرامش ذهن سالخورده ها ، از غرور و همت بلند ، از معنای با ارزش انسانیت و آزادی قصه ها خواهند کرد ... وما با . حقیقت وجود بسوی هزارها خورشید خواهیم رفت